۳۰. توحید صدوق (۱۳۹۸/۰۷/۱۷)

سال تحصیلی (۱۳۹۹-۱۳۹۸) - چهارشنبه، ۱۷ مهر ۱۳۹۸

- پیش‌گفتار (چکیده)
- توحید صدوق تنها منبع خطبه‌ی بیست و ششم
- انعکاس اکثر روایات کافی در توحید صدوق دون العکس
- انعکاس خطبه‌ی بیست و ششم در دو موضع از بحارالانوار
- دو احتمال در تعبیر «کلیة الاجناس» در بیان علامه‌ی مجلسی
  - الف) کلیت به‌معنای جمیع
  - ضرورت فکر روی ثابتات منطقی مانند سور
  - ضرورت فکر روی ثابتات منطقی مانند سور
  - پرفایده‌بودن و ظریف‌بودن ثوابت منطقی
  - تامل در معنای اول؛ ترادف واژه‌ی جمیع با کلمه‌ی کل؛ مصدر صناعی کلیة دارای مفاد تاکید
  - مصدر صناعی: تجرید کلمه از معنای اشاری موصوف و اشراب معنای وصفی
  - ب) «کلیة الاجناس» به معنای تجرید وصف کلیت از اجناس و استشهاد به آن در ربوبیت
- معنای سوم در «کلیة الاجناس»
- «الاجناس» به‌معنای انواع
- نحوه‌ی استشهاد به وجه اول و دوم در معنای «کلیة الاجناس» در ربوبیت خداوند
- نسخه‌ی دیگر از فقره‌ی: «باختلاف کلیة الاجناس»
- نحوه‌ی دلالت اختلاف حقائق بر ربوبیت الهی

پیش‌گفتار (چکیده)

سلسله درس گفتارهای شرح توحید صدوق در سال ۱۳۹۸ (جلسه ششم)؛

شرح فقره «مستشهد بكليّة الأجناس على ربوبيته وبعجزها على قدرته»

- سه احتمال در معنای «کلیة الاجناس»،
- تغییر معنا از موصوفیت به وصفیت در مصدر صناعی،
- اختلاف حقائق و دلالت بر ربوبیت خداوند.

توحید صدوق تنها منبع خطبه‌ی بیست و ششم

به این قسمت از خطبه‌ی شریفه رسیدیم:

> «مستشهد بكليّة الأجناس على ربوبيّته وبعجزها على قدرته، وبفطورها على قدمته وبزوالها على بقائه»[1].

نسبت به این خطبه‌ی شریفه، با این فقره‌ای که می‌بینید، در مقایسه با کتب حدیثی متقدم، توحید صدوق منحصر به فرد بود. تعبیر «مستشهد بكليّة الأجناس على ربوبيّته» در کافی شریف نیست، در سائر کتب هم حدیثی نیست. منبع آن، تنها همین کتاب توحید صدوق است. بله، در بلد الامین و کتاب‌های دعا که مرحوم مجلسی آورده‌اند، یک دعایی هست که در آن دعا این‌ها آمده است. اما به‌عنوان خطبه نیامده است. دعاها هم که خودش عجایبی از مخازن معارف و مطالبی که معصومین علیهم‌السلام گذاشته‌اند، هستند.

---

[1] شیخ صدوق، التوّحيد، ج ۱، ص ۷۱.

انعکاس اکثر روایات کافی در توحید صدوق دون العکس

یک وقتی توفیقی شد و میان کتاب التوحید کافی و کتاب توحید شیخ صدوق مقارنه انجام دادم. نوعاً روایاتی که در کافی شریف هست، در توحید صدوق هم هست. یک چند روایت هست که در کافی وجود دارد ولی در توحید صدوق نیست. ولی روایاتی که در توحید صدوق هست و در کافی نیست، فراوان است. آنهایی که در کافی هست، نوعاً در توحید صدوق هست اما بسیاری از روایات هست که در توحید صدوق هست اما در کافی نیست. یکی از آنها همین فقرهای است که میخوانیم. این تعبیر در کافی نیست. در کتب روایی دیگر هم نیست. فقط در یک دعا هست. در حدیثهای معارفی نیامده است، ولی در دعا آمده است. لذا مرحوم مجلسی، در بحارالانوار، در دو جا این عبارت را آوردهاند.

انعکاس خطبه‌ی بیست و ششم در دو موضع از بحارالانوار

شاگرد: فقط همین تعبیر «مستشهد بکلیة الاجناس» را می‌فرمایید؟

استاد: خیر؛ این خطبه‌ای که مشتمل بر این عبارت است، منظور است. در جلد چهارم بحارالانوار این خطبه آمده است که برای آن بیانات هم دارند. یکی هم در جلد دون چاپ السلامیه آمده است. نمی‌دانم نسخه‌های چاپی سقط دارد یا اتفاق دیگری افتاده است. مرحوم مجلسی در مرآة العقول، مطالب خیلی خوبی دارند. اما خُب، مرآة العقول شرح کافی است. الآن این «مستشهد بکلیة الاجناس» در مرآة العقول نیست؛ چون در کافی نیست. مرحوم مجلسی شرح تهذیب هم دارند، اما این باز در تهذیب هم نیست. یعنی درجایی‌که ما می‌توانستیم این «کلیة الاجناس» را در کلمات علامه‌ی مجلسی سراغش را بگیریم، همین کتاب توحید بحار الانوار بود. همین خطبه را، در کتاب توحید بحارالانوار، شرح کرده‌اند اما این تعبیر «مستشهد بکلیة الاجناس» را شرح نداده‌اند و از آن در شده‌اند. اگر ما خبر نداشتیم که این دعا هست و مرحوم مجلسی در جلد هشتاد و هفت، ذیل آن دعا، این را توضیح دادند، می‌گفتیم دیگر از مرحوم مجلسی توضیحی برای «کلیة الاجناس» نداریم. اما الحمدللّه در دو جا بوده است. در جلد چهارم بحارالانوار آن را توضیح دادند. در صفحه‌ی دویست و بیست و هفت، عبارت قبلی را که ما بحث کردیم، دارند. «تخوم» را توضیح داده‌اند و بعد فرموده‌اند: «قوله علیه‌السلام کفی باتقان الصنع». از این فقره‌ها در شده‌اند. آیا در نسخه‌های خطی بوده است و در چاپ نیامده است؟ باید مراجعه کنیم. خیلی تعجب است. مرحوم مجلسی در نمی‌شوند و همه را خوب توضیح می‌دهند. در اینجا چیزی ندارند.

اما الحمدللّه در جلد دون السلامیه، صفحه‌ی دویست و بیست و هفت آن را شرح کرده‌اند. جالب این است که هر دوی آن‌ها، صفحه دویست و بیست و هفت است. من عبارت ایشان را بخوانم:

دو احتمال در تعبیر «کلیة الاجناس» در بیان علامه‌ی مجلسی

الف) کلیت به‌معنای جمیع

«رقاب الصعاب» من إضافة الموصوف إلى الصفة أو رقاب الاشخاص الصعاب والصعب خلاف الذلول ، والتخوم جمع التخم بالفتح وهو منتهى كل قرية أو أرض «رواصن الاسباب» أي الحبال الثابتة ، قال الجوهري الرصين المحكم الثابت و السبب الحبل ، وقال شهق ارتفع ، والشاهق الجبل المرتفع «بكلية الاجناس» أي بجميعها فانها مشتركة في الامكان والحاجة إلى الصانع أو بكونها كلية فانه تستلزم التركيب المستلزم للامكان ، فدل على أنه ليس له سبحانه مهية كلية»

[1].

بعد از اینکه لغتهای جملهی قبلی که بحث کردیم را، توضیح میدهند، میفرمایند: «بکلیة الاجناس». این به چه معنا است؟ اوالً کلمهی «الاجناس» به این نحو در روایات خیلی کم است. یعنی این روایت توحید صدوق، اگر در دعا نیامده بود، خودش نسبت به سایر روایات، تعبیری منحصر بود. «کلیة الاجناس»، آن هم «مستشهد بكلية الأجناس على ربوبيته». این استشهاد خودش خیلی بار علمی میبرد. وقتی امیرالمؤمنین علیهالسلام استشهاد را میگویند، استشهادی متناسب با عقل امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ متناسب با عقل ولی خدا است. خُب، چطور یستشهد؟! ما باید از این بحث کنیم و آن را پیاده کنیم که حضرت علیه السلام به ما چه چیزی را میگویند؟ صاحبین عقول به آن فکر کنید. باید این استشهاد را باز کنیم.

در آن جلد که توضیح ندادند اما در اینجا توضیح میدهند. کلمهی «الاجناس» خیلی در روایات نیست. قبلاً گشته بودم، اما دیشب از ذهنم رفت تا جدیدا نگاه کنم و خدمت شما بگویم. شما با این نرمافزارها میتوانید نگاه کنید که در روایات معارفی مسألهی اجناس، چقدر آمده است. به نظرم خیلی کم باشد. یعنی خیلی گستردە نیست. «کلیة»ش که جای خودش، «الاجناس» هم زیاد به کار نرفته است. حالا ببینیم مرحوم مجلسی چطور میفرمایند. با فرمایش ایشان انس بگیریم و جلو برویم.

««بكلية الاجناس» أي بجميعها»؛ کلمهی «کل» چند جور کاربرد دارد. یکی «کل» به‌معنای کلی است؛ مفهوم کلی و کلیت. در حاشیه و منطق هم بود؛ میگفتیم سه جور کلی داریم: کلی طبیعی، کلی منطقی، کلی عقلی. خود کلیت، منطقی میشد. نفس الکلی میشد کلی طبیعی. الانسان الکلی، کلی عقلی میشد. یعنی انسان متصف به وصف کلیت. این جور میگفتند. همان جا هم خودش چه بحثهای ظریفی داشت. انحصار بود یا نبود جای خودش.

شاگرد: در اینجا که هیچکدام از اینها نیست.

استاد: «جمیعها» هیچکدام از اینها نیست. چرا؟؛ چون «کلی» یعنی مفهوم. انسان کلی یعنی «المفهوم ان امتنع فرض صدقه على كثيرين فجزئي و الا فكلي»؛ یعنی «المفهوم الذی لایمتنع فرض صدقه علی کثرین فکلی». این «کلیة اجناس» یعنی اجناس کلیه منطقی؟!؛ خیر. این معنای اولی است که ایشان میفرمایند. میفرمایند این کلی، یعنی جمیع. کلی یعنی چه؟؛ میگوییم «کل الانسان له قوة الضحک»، این «کل الانسان» یعنی جمیع انسانها؛ همهی انسانها.

[1]. علامه‌ی مجلسی، بحار الأنوار (چاپ مؤسسة‌الوفاء)، ج ۹۰، ص ۲۲۷.

ضرورت فکر روی ثابتات منطقی مانند سور

از الفاظی که در زبان به‌عنوان اشتراک لفظی، بشر از آن هنگام‌های در آورده و استفاده کرده و هنوز هم حل شدنی نیست، الفاظ سور است. سور در منطق از ثابتات منطقی است. قبلاً هم در مباحثه عرض کردم که در فضای طلبگی قدر فکر روی ثابتات منطقی را بدانید. مهم‌ترین بخش از فکر شما را اگر ثابتات منطقی اشغال کند، ضرر نکرده‌اید. ثابتات منطقی بسیار مهم است. الآن هم که در منطق ریاضی سال‌ها روی آن فکر کرده‌اند، هنوز جلا داده نشده است و آن‌ها هم مخلوط می‌کنند. وقتی فکر می‌کنید، نمی‌گذاری که آن‌ها فکر شما را مشوب کنند و بر ذهن شما کلاه بگذارند. ثابتات منطقی خیلی مهم است. دست‌بندی آن هم جای خودش. یکی از ثابتات منطقی سورها هستند. سور چیست؟ کل، بعض. خود حمل و سلب از ثابتات منطقی هستند. انواع و اقسامی دارند.

ضرورت فکر روی ثابتات منطقی مانند سور

سور قضایای ثابت منطقیای که واقعیت خارجی ندارند

کلمۀ «کل»، «کلیت» و امثال آن چیزهایی است که محتوا دارد، اما محتوای آن برای عملکردها و اموری است که برای خود ذهن است. ما در خارج چیزی نداریم که اسم آن «کل» یا «هر» باشد. «هر انسانی»؛ در خارج «هر» را به ما نشان بدهید! در خارج ما «هر» نداریم. ذهن ما است که دارد «هر» درست میکند و میگوید علی البدل جلو برو و بگو «هر انسانی». «اکرم کل عالم»، خود «کل» محتوای خارجی ندارد. لذا میگوییم ثابت منطقی است. یعنی یک چیزی است که در ذهن ما ثابت است و ذهن ما با این امر ثابت ذهنی خودش کار انجام میدهد. مدیریت اطلاعات بیرونی میکند.

پرفایده‌بودن و ظریف‌بودن ثوابت منطقی

شاگرد: در ادبیات هم می‌گویند که حتماً باید مضاف الیه داشته باشد.

استاد: بله؛ باید مضاف الیه داشته باشد. کلمه‌ی «متوغل در ابهام» هم همین بود. مثلاً کلمه‌ی «غیر»؛ «غیر الانسان». ما چیزی به نام «غیر» نداریم. «غیر» مفهومی است که متوغل در ابهام است. یعنی ترفندهای ذهن ما است، برای اینکه مدیریت کند. البته ظریف است. این چیزی که من می‌گویم به این معنا نیست که الآن بحث ثابتات منطقی تمام شد! هیهات! وقتی شروع شد و خواستید شناسایی کنید و با غیرشان فرق بگذارید، می‌بینید که چقدر بحث دقیق و عمیق و پُر فایده‌ای است. خُب، الآن «کلیت» به این صورت است. بشر در زبان «کل» را به کار می‌برد، اما کارکردهای جور و واجور دارد. «کل عالم» را کرام کن، با «انظر کل بدن زید»؛ به کل بدن زید نگاه کن، خیلی فرق می‌کند. آن «کل» یعنی مجموع. «کل انسان» یعنی «کل واحد». استغراق، جمیع، حد. ما در فارسی اینها را جدا می‌کنیم. در عربی می‌گوییم «کل»، ما می‌گوییم همه و هر.

تاملی در معنای اول؛ ترادف واژه‌ی جمیع با کلمه‌ی کل؛ مصدر صناعی کلیة دارای مفاد تاکید

شاگرد: کلیت مصدر صناعی نیست؟

استاد: از کل، مصدر درست کرده‌ایم. الآن این مصدر صناعی فعلاً نقشش چیست؟ ما داریم با حالت مسامحه‌ای از آن عبور می‌کنیم. و الا فعلاً کلیت یعنی همان کل. «جمیع‌ها» شد «کل».

شاگرد ۲: این ترجمه‌ی آن نیست.

استاد: نیست. بله؛ داریم با عبارت انس می‌گیریم.

شاگرد ۳: به چه صورت؟

استاد: این به‌عنوان سؤالی است که باید ببینیم جواب آن پیدا می‌شود یا خیر. ایشان ابتدا فرمودند: «کلیة الاجناس أي بجمیع الاجناس فانّها مشترکة في الامکان و الحاجة إلی الصانع أو بکونها کلیة»؛ بر می‌گردند و می‌گویند اجناس کلی هستند. این وجه دوم است. مرحوم مجلسی دو وجه را بررسی می‌کنند. در وجه اول می‌گویند: «کلیة الاجناس»؛ کلیت یعنی جمیع. می‌گویی‌م: خُب، کلیت که مصدر صناعی است. شما به جمیع معنا می‌کنید. جمیع مرادف کل است، نه کلیت. گاهی است که با تاء و مصدر صناعی می‌خواهیم مبالغه را برسانیم. اگر بگویی‌م «کل الاجناس»، یعنی همه. اما اگر بخواهیم بگویی‌م «کل ِکل ِکل»؛ همه‌ی همه، مانعی ندارد که ما مصدر صناعی درست کنیم.

شاگرد: برای مبالغه با «تاء» داریم اما با «یاء» و «تاء» هم داریم؟

استاد: جوینده، یابنده است!

شاگرد ۲: از آن طرف «کلت» نداریم.

استاد: «کلت» نداریم اما «کلیت» داریم. ببینید در مصدر صناعی، شما ابتدا آن را منسوب می‌کنید و بعد به آن «تاء» اضافه می‌کنید؛ می‌گویید کلی. اصلاً چطور است که مصدر صناعی با

این دو حاصل می‌شود؟ یعنی الآن یای کلیت در مصدر صناعی چیست؟ واقعاً مصدر صناعی را دو پسوند درست کرده است؟ یا خیر، یک پسوند است؟ «یت» خودش یک پسوند است؟ شما می‌گویید انسان، انسانیت. این «یت» خودش یک پسوند است، چه کار دارید که آن را تحلیل می‌کنید؟ واقعیتش کدام است؟

شاگرد: حُر، حُریت.

استاد: بله، حر و حریت. دو کار انجام ندادهاید؛ ابتدا حر را حرّی کنید و بعد بگویید «حریتُ». خُب، اگر به این صورت بروید مصدر صناعی با یک پسوند درست شده است، اما اگر مبنایی باشد که به تحلیل برود و هم یای آن نقش ایفاء می‌کند و هم تای آن، در اینجا حرف فرق می‌کند.

مصدر صناعی: تجرید کلمه از معنای اشاری موصوف و اشراب معنای وصفی

خُب، ما در مصدر صناعی چه کار می‌کنیم؟ داریم اسم را از اسم جنس، از معنای اشاره‌ای که اسم جنس دارد، از یک نحو خاصی از موصوفیت به وصفیت می‌بریم. وقتی می‌گویید انسان، قابل حمل بر زید است؛ «زیدٌ انسانٌ». اسم جنس است. یک نحو اشاره در آن هست و قابل حمل هو هو است. «زید انسان»، ولو کلی است، اما وقتی آن را مصدر صناعی کردید، دیگر قابل حمل نیست. نمی‌توانید بگویید «زید انسانیتٌ». مگر از باب «زید عدل». کسانی که قائل به بساطت مشتق بودند، می‌گفتند شاهد این است که ذات در مشتق نیست. مشتق بسیط است و در آن ذات نیست. خُب، در اینجا که «انسانیت» کردید، وصف محض شد. وصفی که دیگر قابل حمل نیست. شما با مصدر صناعی آن را به وصف بردید.

ب) «کلیة الاجناس» به معنای تجرید وصف کلیت از اجناس و استشهاد به آن در ربوبیت

بنابراین اگر حضرت فرمودند: «کلیة الاجناس»، نمی‌خواهند به خود جنس و جمیع اجناس در ربوبیت استشهاد کنند. می‌خواهند در اجناس یک وصفی را تجرید کنند و بگویند الاجناس. الاجناس زیاد هستند، یک وصفی دارند به نام کلیت. آن وصفش را تجرید کنید، آن کلیت است که خداوند متعال مستشهد به آن وصف علی ربوبیته است. پس مطلب خیلی فرق کرد. خدای متعال مستشهد به «الاجناس» است؛ یعنی به انسان، بقر و همه‌ی این انواع؛ به خودشان. اما به کلیتشان یعنی به جمیعشان. مستشهد است به خود انسان علی ربوبیته، این یک چیز است، با این‌که من، به انسان کار ندا‌شته باش؛ انسان به‌عنوان جنس یک وصفی دارد که آن وصف کلیت است. در آن وصف کلیت با بقر مشترک است. خداوند می‌خواهد به آن کلیت استشهاد کند. کاملا توافت می‌کند.

شاگرد: این معنای دوم می‌شود؟

استاد: معنای دوم می‌شود. اگر شاهدی پیدا کردید که کلیت با همین وصف به یک نحوی؛ به عنایت لغوی، ادبی، در معنای همه استعمال شود؛ یعنی همه‌ی اجناس؛ نه یعنی کلی‌بودن؛ کلیة اجناس یعنی همه‌ی اجناس و هر جنسی؛ اگر شاهدی پیدا کردیم معنای اول ایشان سر نمی‌رسد. من دور نمی‌دانم که در زبان اینها استفاده می‌شود.

شاگرد: در عربی کنونی استفاده می‌شود. مثلاً می‌گویند «انا تعبان بکلیاتی». حتی آن را جمع هم می‌بندند. گاهی هم نمی‌بندند. یعنی همه بدنم خسته است.

استاد: من شوخی کردم، جویده یابنده است. ولی من خودم به دنبالش می‌گردم. یعنی می‌گردید و می‌بینید عرف عام در لطافت‌های زبان که سطح پنجم زبان است، اینها را دارد. سطح پنجم زبان، ادبیاتی است که در ذهنی که خدای متعال به بشر داده است، از این قابلیت پایین سطوح زبان، استفاده‌ی بالا بالا می‌کند. زبان یک سطح پایین دارد – یک و دو و سه و چهار - در سطح پنج تازه ذهن لطیف بشر فعال می‌شود. کسی که می‌خواهد دکترای ادبیات عرب بگیرد، خیلی فرق می‌کند با کسی که نحو خوانده است. کسی که نحو خوانده است، سطح سوم یا چهارمی از زبان را یاد گرفته است. اما کسی که می‌خواهد دکترای ادبیات را بگیرد، باید چقدر مطول و ... خوانده باشد تا اینها را یاد بگیرد. مطول که نحو نیست. آن لطافت‌هایی که در سطح پنجم زبان مطرح است

–خودش هم خیلی گستردە است - ... .

شاگرد: عربی الآن کە استعمال میکنند ... .

استاد: اگر الآن بگویی ما در قدیم هم میتوانیم پیدا کنیم. همین را میخواهم بگویم. فقط باید جست و جو کنیم تا ببینیم در چە جاهایی پیدا میشود.

شاگرد: خیلی بە کار میبرند. «اکلت کلیات»: همهاش را خوردم.

شاگرد ۲: این غیر فرمایش استاد است. ایشان تأکید را فرمودند.

استاد: خیر، بندە تأکید را بەعنوان مثال عرض کردم. ایشان گفتند: «أنا تعبان بکلیاتی»؛ یعنی سر و پای وجود من خستە است و دارم ذوب میشوم. خُب، الآن چرا این را بە کار میبرد؟ خود جمع در اینجا مبالغهای است کە میرساند. یک وقتی میگویی: «بکلی» کە یک درجە از مرادر را دارد. اما با ارتکاز عرف عام خودش میبیند کم است؛ میخواهد بگویی هنوز خیلی بیشتر از کل خستەام. لذا میگویی «بکلیّ»، از این ایء، برای توسعەی کل استفادە میکند کە مبادا یک دفعە از آن مسامحە کند و از آن بماند.

شاگرد: روی جلد کتابها هم مینویسند: «استاذ فی کلیة ...».

شاگرد ۲: آنکە بەمعنای دانشکدە است.

استاد: خُب، چرا از کلمهای کە بەمعنای کلی است، بەعنوان مصدر صناعی در دانشگاە بە کار بردهاند و حال آنکە عین است؟ چرا؟ کلیت کە مصدر صناعی است. شما برای دانشگاە میگویی دانشگاە سفیدی.

شاگرد: دانشگاە نە، دانشکدە.

استاد: حرفی ندارم.

شاگرد ۲: این همان مصدر صناعی است یا همان کلی است کە با تای تانیث است؟

استاد: یعنی کلی الادب؟

شاگرد ۲: چون مکان را مونث کردە است و بە آن تاء دادهاند.

شاگرد: کلیة بە چە معنا است؟

استاد: یعنی دانشکدە. اسم عین است. تسمیە است.

شاگرد: بە چە مناسبت کلیة بە کار رفتە است؟ مصدر صناعی است؟

استاد: نمیدانم اولین وجە نام گذاری آن بە چە صورت بودە است؟ من کە میدیدم، اینطور بە ذهنم میآمد کە یعنی از سطح دبستان و امور جزئیە بالاتر رفتە است. یعنی بحثهای گستردەتری را در آنجا مطرح میکنند. ارتکازا بە ذهنم اینطور میآمد؛ وقتی میدیدم عربها بە دانشکدە، کلیة میگویند، اینطور بە ذهنم میآمد.

شاگرد ۲: وقتی موجبه‌ی کلیه می‌گویی‌م، مصدر صناعی نیست. در اینجا هم احتمالاً مصدر صناعی نباشد.

شاگرد: بعید نیست که موجبه‌ی کلیه، تأیید فرمایش شما باشد. یعنی معنای مصدر صناعی ندارد.

استاد: یعنی اصلاً خود کلیه، مصدر صناعی نباشد؟

شاگرد: در آنجا.

شاگرد ۳: در روایت هم می‌توانند همین باشد چون بعدش «اجناس» دارد.

شاگرد: در عربی فصیح هم «باکلیه» را می‌گویند؛ «رد هذا الامر باکلیه».

استاد: یعنی «بتمامه». عرض می‌کنم وجه اولی که مرحوم مجلسی می‌گویند اصلاً با «کلیه» جور در نمی‌آید. حتی با مناقشات طلبگی که معمولاً در ذهن طلبگی می‌آید، دیدم محتمل است و می‌توان حسابی روی آن حرف زد. حالا اینها را می‌بینیم. در آخر کار من می‌خواهم چهار جمله را با قبلش ارتباط بدهم. یک جور دیگری می‌توان «کلی» را معنا کرد. آن بماند تا برسیم.

شاگرد: معنای سومی می‌شود؟

معنای سوم در «کلیۀ الاجناس»

استاد: بله؛ یک جوری کلیت با لمقابله در خود عبارت می‌شود. ما الآن داریم کلیت را در فضای طلق و جدای از عبارت معنا می‌کنیم، خوب هم هست، همه‌ی وجوه را می‌بینیم، اما یک وقتی است که اینطور نیست. همانطوری که در فضای طلبگی می‌گوییم مصنف «مطلقاً» گفته است، می‌گوییم «مطلقاً» دو جور است، مقابل تقیدی قبل و مقابل تقیدی بعد. قبل و بعد را نگاه کن تا بفهمی «مطلقاً» به چه معنا است. همینطور که نمی‌توان گفت «مطلقاً» به چه معنا است. باید نگاه کنی که تقیدی قبل ای بعد چیست، به لحاظ آن تقیدی قبل و بعد آن اطلاق، معنا پیدا می‌کند. الآن چه بسا این کلیتی که حضرت علیه السلام می‌فرمایند، با لحاظ کلمه‌ی عجز و فطور و زوال، در ذهنم احتمالی آمده است. خوب شد قبلاً یادداشت کرده بودم. اگر در شرایط الآن می‌آمدم، به ذهنم نمی‌آمد. دیدم با مداد به این صورت یادداشت کرده‌ام.

حضرت علیه السلام چهار چیز درست می‌کنند: کلیت، عجز، فطور و زوال. این خودش خیلی زیبا است. جا گذاری است. چهار عبارت است. چهار عِدل در موضع این چهار عبارت هستند. عبارتها موضع واحد دارند. در موضع واحد، حضرت علیه السلام چهار کلمه گذاشته‌اند. یکی کلیت، یکی عجز، یکی فطور و یکی زوال. در این مقابله و قیاس اینها، ببینیم کلیت به چه معنا است. آن هم یک فضای دیگری است که ان شاء اللّٰه می‌رسیم.

«الاجناس» به‌معنای انواع

شاگرد: کلمه‌ی «اجناس» که در این عبارات می‌آید یک معنای وسیعتری از جنس منطقی است؟

استاد: بله؛ شک ندارید که مقصود حضرت علیه السلام از جنس، جنس در اصطلاح منطق نیست. بلکه انواع را هم می‌گیرد. اجناس یعنی انواع. در لغت هم می‌گویند. در قرآن کریم که کلمه‌ی جنس ندارید. به جای آن زوج به کار می‌رود: «وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا»[1] ای الاجناس و الانواع. ظاهراً در خود قرآن کریم جنس ندارید. شاید نوع هم ندارید. ولی در اینجا که «الاجناس» آمده است، یعنی «الانواع». یعنی حالات مختلف. در این استدلالی که می‌فرمایند، خیلی زیبا است. پس این احتمال اول بود.

فقط «مستشهد» ماند. در احتمال اول استشهاد را توضیح می‌دهند. «مستشهد بكلية الأجناس على ربوبيته»؛می‌فرمایند: «بكلية الاجناس أي بجميعها»؛ جمیع با اضافه شدنش به اجناس، کسب «ها» کرده است. «فانّها»؛ جمیع اجناس، تکتک آن‌ها ای مجموع آن‌ها؛ به این بعداً می‌رسیم. مجموع اجناس یک جور کار انجام می‌دهد و جمیع اجناس و کل واحد جور دیگری است. ان شاء اللّه بعداً اینها را جدا می‌کنیم.

---

[1]. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۱۲.

نحوه‌ی استشهاد به وجه اول و دوم در معنای «کلیة الاجناس» در ربوبیت خداوند

«فانّها مشترکة فی الامکان»؛ همه ممکن الوجود هستند. **«و الحاجة إلی الصانع»؛** همه محتاج به صانع هستند. پس مستشهدٌ به تمام اجناس ممکن الوجود؛ چون ماهیت امکانی دارند مستشهد است به ربوبیتش که خالق می‌خواهد.

وجه دوم: **«أو بکونها کلیة»؛** اجناس کلی هستند، فرد نیستند. اجناس کلیه ماهیت می‌شوند. **«فانّه تستلزم الترکیب»؛** کلی مستلزم ترکیب است و جنس و فصل می‌خواهد. **«المستلزم للامکان»؛** مستلزم ماهیت است؛ ماهیت مرکبه که **«کل ممکن زوج ترکیبیٌ»؛** لازمه‌ی آن ترکیب در ماهیت است و لازمه‌ی ترکیب هم امکان است و لازمه‌ی امکان احتیاج است. **«فدلّ علی أنّه لیس له سبحانه ماهیة کلیة»؛** این هم خیلی زیبا است. می‌گویند: «مستشهد بکلیة الاجناس»؛ اینکه اجناس، ماهیت هستند و کلی هستند، مستشهد این است که خدای متعال کلی نیست و کلی هم ندارد. «لیس له ماهیة»، «ماهیته انیته»؛ یعنی «وجودٌ بحت»، «بحتٌ وجوده». می‌گویند او می‌خواند «یجب وجوده»! در کلمات آن‌ها «بحت وجوده» یعنی «ماهیته انیته»، یعنی «لا ماهیة له»، «لیس زوج ترکیبی من ماهیة و وجود». «ان الوجود عارض الماهیة»، این عروض در خداوند متعال معنا ندارد.

نسخه‌ی دیگر از فقره‌ی: «باختلاف کلیة الاجناس»

> «وفي بعض النسخ «باختلاف كليّة الاجناس» أي بحقايقها المختلفة أي إنّها مع اختلاف حقايقها مشتركة في الدلالة على صانعها أو أنّ اختلافها دليل على الحاجة إلى الموجد إما بناء على أنّ زيادة الوجود دليل الامكان والا يمكن أن يكون عينا لتلك الحقايق المختلفة ، أو أنّها مع اختلافها لا يمكن استلزام جميعها للوجود كما يشهد به الذوق السليم « وبفطورها » أي مخلوقيتها «فلا لها محيص» أي محيد ومهرب»[1].

«و في بعض النسخ «باختلاف كليّة الاجناس»»؛ در پاورقی چیزی ندارم که آن را فرموده باشند.

شاگرد: برای دعا است. چون ایشان دارند دعا را توضیح می‌دهند.

استاد: بله؛ نکته‌ی خوبی است. «في بعض النسخ» یعنی نه نسخه‌های توحید. کلامشان که سر آن نیست. نکته‌ی خوبی است. یعنی ایشان در نسخه‌ی دعا، اینطور می‌گویند.

---

[1]. بحار الأنوار (چاپ مؤسسةالوفاء)، ج ۹۰، ص ۲۲۷.

نحوه دلالت اختلاف حقائق بر ربوبیت الهی

«باختلاف كلية الاجناس أي بحقايقها المختلفة»؛ اجناس را نگاه کنید، مختلف هستند. خُب، از اختلاف چطور ربوبیت در می‌آید؟ **«أي إنّها مع اختلاف حقايقها مشتركة في الدلالة على صانعها»؛** همه در اینکه بر خالق خودشان دلالت می‌کنند، مشترک هستند. چطور اشتراک دارند؟، شبیه آن جمله‌ای که در نهج‌البلاغه شریف است یا در کتاب احتجاج است. حضرت علیه السلام فرمودند:

> «وَ لَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لِتَبْلُغَ غَايَاتِهَا مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَى أَنَّ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّحْلَةِ لِدَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ وَ غَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ»[1].

منظور من این قسمت از عبارت است: **«لِدَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ وَ غَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ».** جلوترها عرض می‌کردم که در مورد معجزات قولی معصومین علیهم السلام، من گمانم این است که اگر بخواهند یکی از معجزات قولی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را ردیف کنند، همین تعلیل حضرت است. حضرت می‌فرمایند: اگر فکر کنی میبینی خالق مورچه با خالق زنبور عسل یا درخت خرما، یکی است [و فرقی نمی‌کند]. چرا؟ **«لدقيق تفصيل كل شيء و غامض اختلاف كل حي»؛** می‌فرمایند اگر اینجور که من می‌گویم فکر کنید، می‌بینید نمی‌شود فاطر نمله با نحله دو تا باشند، بلکه یکی است. چرا؟ «لدقیق تفصیل کل شیء»؛ ببینید چه مضاف و مضاف الیه آورده‌اند! خیلی حرف در آن است! حضرت علیه السلام شما را در بینهایت کوچک می‌برند. «دق» ریزتری می‌شود. «تفصیل»؛ اشیاء را باز کن و توقف نکن. «لدقیق تفصیل»؛ مدام شیء را باز کن و در ریزتری ریز برو. بعد می‌فرمایند: «و غامض اختلاف کل حی»؛ حال که این را به این صورت ریز کردی، می‌بینی چه غامضی است! این مورچه شده است و دیگری درخت شده است. این دو را که به هم پل بزنید، می‌بینید تمام اینها تو را به این می‌رساند که مدبر این اختلاف یک واحد است. خیلی جالب است. خُب، اختلاف باید از اختلاف بیاید! اما حضرت علیه السلام می‌گویند»: خیر، در اینجا غامض اختلافی است که وقتی از تحلیل دقیق پیش آمد، می‌بینید فاطر یکی است. این عبارت خیلی عجیب است. استدلالی در اوج اعجاز است. در اینکه شما از دقیق تفصیل به واحد برسید. از اینکه در بینهایت ریز بروید، از بینهایت ریز می‌بینید، غامض اختلاف در بینهایت بزرگ، همه به یک اختلاف اندازنده بر می‌گردد. مرحوم مجلسی در اینجا این را فرمودند: «مع اختلاف حقائقها مشتركة في الدلالة». ان شاء اللّٰه بقیه‌ی فرمایش ایشان را خودتان نگاه کنید. دنباله‌ی وجوهی که در این عبارت هست، برای بعداً.

والحمدللّٰه ربّ‌العالمین و صلّی اللّٰه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

[1] نهج‌البلاغه (نسخه صبحی صالح)، ج 1، ص 271 : «وَ لَوْ ضَرَبْتَ فِی مَذَاهِبِهِ فَكِرْكِرَ لِتَبْلُغَ غَايَاتِهِ مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَى أَنَّ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّخْلَةِ».

و مرحوم طبرسی، الإحتجاج، ج 1، ص 205: «وَ لَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِهِ فَكِرْكِرَ لِتَبْلُغَ غَايَاتِهِ مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَى أَنَّ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّخْلَةِ».